



تاریخ

عصر غزنوی

منوچهری

و ادبیات

محمد دهقانی

ایران



نشرنی



تاریخ و ادبیات ایران

عصر غزنوی

منوچهری



محمد دهبانی



نشرنی

قیمت: ۱۱۰۰۰ تومان



تاریخ و ادبیات ایران

۵

منوچهری

دکتر محمد دهقانی

دستیار پژوهش نسرین خسروی

ویراستار فرشاد مزدرائی

چاپ اول تهران، ۱۳۹۶

تعداد ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی پردیس دانش

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،
به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)
بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر ممنوع است.

شاپک ۸ ۵۲۴ ۱۸۵ ۹۶۴ ۹۷۸

www.nashrenay.com

معرفی مجموعه

مجموعه تاریخ و ادبیات ایران برای کسانی نوشته شده است که به تاریخ فرهنگی و ادبی ایران علاقه‌مندند و می‌خواهند برگزیده‌ای از بهترین شاهکارهای ادبی ایران را همراه با شرح و تفسیر لازم به زبانی ساده و روشن بخوانند و بدانند که این شاهکارها در کدام فضای تاریخی پدید آمده و متقابلاً چگونه بر آن تأثیر نهاده‌اند. این مجموعه صرفاً تاریخ و ادبیات ایران پس از اسلام را دربرمی‌گیرد و می‌کوشد تاریخ ادبی ایران را در پیوند با تاریخ عمومی جهان ببیند و به تحولات فکری و فرهنگی کشورها و اقلیم‌هایی هم که به نحوی با ایران در ارتباط بوده‌اند اشاره کند و به این ترتیب گستره‌ای روشن‌تر برای مقایسه تاریخ و ادبیات ایران و جهان پدید آورد. نخستین سلسله این مجموعه شامل بررسی زندگی و آثار پنجاه شاعر و متفکر و نویسنده تا پایان قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) است.

فهرست

مقدمه ۹

قصاید

می ناب	۴۹
اصل طرب	۵۰
در مدح سلطان مسعود غزنوی	۵۱
در وصف بهار و مدح خواجه علی بن محمد	۵۵
در مدح وزیر سلطان مسعود غزنوی	۵۹
خیز بُت رویا!	۶۴
اندرز	۶۵
در مدح منوچهر بن قابوس	۶۵
در وصف شراب	۶۸
در لغز شمع و مدح حکیم عنصری	۶۹
در مدح علی بن محمد	۸۱
غُرَاب بَین	۸۵

مُسَمَّط‌ها

۹۳	در وصف خزان و مدح سلطان مسعود غزنوی
۱۰۱	در وصف بهار و مدح ابو حرب بختیار محمد
۱۰۵	در وصف بهار و مدح محمد بن نصر سپهسالار خراسان
۱۱۳	منابع

مقدمه

تلاطم‌هایی که پس از مرگ نابیوسان محمود بر سر جانشینی او ایجاد شده بود و می‌رفت که دو فرزند او، محمد و مسعود، را به رویارویی خونینی بکشاند، با خیانت جمعی از سرداران سپاه و درباریان امیر محمد و هواداری اکثر لشکریان و تنی چند از پرنفوذترین عناصر دولت غزنوی از امیر مسعود، بسی زودتر از آنچه تصور می‌رفت فروکش کرد و مسعود توانست برادر خود را به آسانی از حکومت برکنار و زندانی کند و، درست شش ماه پس از مرگ محمود، به سلطنت برسد.^۱ همه شواهد و، مهم‌تر از همه، دیوان خود منوچهری حاکی از آن است که شاعر وقتی به دربار غزنین پیوست که این

۱. برحسب گزارش دقیق بیهقی، سلطان محمود در ۲۳ ربیع‌الآخر ۴۲۱ق/ ۱۶ اردیبهشت ۴۰۹خ درگذشت و مسعود، پس از آن‌که برادرش محمد را به دست علی قریب، که بزرگ‌ترین فرمانده سپاه غزنوی و در حقیقت همه‌کاره حکومت محمد بود، برکنار و زندانی کرد، در سوم ذی‌قعدة ۴۲۱ق/ ۱۷ آبان ۴۰۹خ خود علی قریب را هم در هرات فروگرفت و حکومت مستقل خود را در واقع از آن روز آغاز کرد (برای شرح ماجرا، بنگرید به دهقانی، ۱۳۹۵، صص ۱۲۴-۱۲۵).

ماجرها دیگر به پایان رسیده و مسعود بر سریر مُلک مستقر شده بود. در دیوان منوچهری از خواجه احمد حسن میمندی که تا محرم ۴۲۴ ق وزیر مسعود بوده است هیچ یادی نمی‌شود و در عوض از جانشین او، خواجه احمد عبدالصمد، بارها سخن رفته است و منوچهری چند قصیده عالی در مدح او سروده. همین خود نشان می‌دهد که شاعر پس از سال ۴۲۴ ق به دربار مسعود پیوسته و تا پایان عمر خویش، که چندان هم طولانی نبوده، همان‌جا به سر برده است.

منوچهری در آغاز کار خود ظاهراً در خدمت فلک‌المعالی منوچهر بن قابوس، پادشاه زیاری گرگان و طبرستان، بود و قصیده مشهوری هم گویا در مدح او دارد که با این بیت آغاز می‌شود:

برآمد ز کوه ابر مازندران چو مار شکنجی و ماز اندر آن

(منوچهری، ۱۳۹۴، ص ۷۵)

البته در هیچ جای این قصیده اشاره‌ای به نام ممدوح نشده است، اما از قدیم‌الایام و در دستنویس‌های دیوان منوچهری نام «منوچهر بن قابوس» را در عنوان آن آورده‌اند و محتوای خود قصیده نیز حاکی از این است که شاعر هنگام سرایش آن در مازندران بوده و این قصیده را به احتمال قوی همان‌جا در محضر ممدوح، یعنی فلک‌المعالی، برخوانده است. پس این سخن رضاقلی‌خان هدایت را می‌توان مقرون به صحت دانست که منوچهری تخلص خود را از نام همین فلک‌المعالی منوچهر بن قابوس برگرفته است^۱.

۱. در مجمع‌الفصحای رضاقلی‌خان هدایت می‌خوانیم که منوچهری «در بدو شباب، بعد از تکمیل علوم و آداب به خدمت امیر منوچهر فلک‌المعالی پسر شمس‌المعالی امیر قابوس بن وشمگیر والی جرجان رسیده و مدّاحی وی را گزیده، سبب تخلص همین شده» (هدایت، ۱۳۸۲، ص ۱۹۰۸).

گرچه هدایت هیچ منبع و مأخذی برای این سخن خود ذکر نکرده و ممکن است آنچه در این باره آورده فقط حاصل استنباط خودش بوده باشد.

فلک المعالی فرزند شمس المعالی قابوس بن وشمگیر، چهارمین امیر آل زیار، بود که از نیمه‌های قرن چهارم هجری بر گرگان و طبرستان و گیلان فرمان می‌راندند. سپاهیان قابوس که از او ناراضی بودند در سال ۴۰۳ ق بر او شوریدند و وی را به قتل رساندند و پسرش منوچهر را به جای او به امارت برداشتند. خلیفه عباسی، القادر بالله، حکومت منوچهر را به رسمیت شناخت و او را به فلک المعالی ملقب کرد. فلک المعالی با سلطان محمود از در آشتی و مواصلت درآمد و خراج‌گزار او شد و پس از مرگ محمود نیز رابطه دوستانه خود را با سلطان مسعود حفظ کرد. پس از مرگ وی در سال ۴۲۳ ق، مسعود احساس کرد وقت آن رسیده است که گرگان را تصرف و به قلمرو وسیع خود ضمیمه کند. با کالیجار، والی گرگان، که به نیابت از انوشیروان، پسر خردسال فلک المعالی، زمام امور آن خطه را به دست گرفته بود از برابر سپاه عظیم مسعود گریخت و او را در تعقیب خود به درون جنگل‌های انبوه مازندران کشید. مسعود، بی آن‌که بتواند در طبرستان کار مهمی از پیش ببرد، سرانجام ناچار شد با کالیجار را به حال خود رها کند و با تحمل هزینه بسیار به همراه لشکری فرسوده به خراسان بازگردد.^۱ آنچه از این اقدام نسنجیده و آزمندانه بر جای ماند نارضایتی و نفرت مردم طبرستان از مسعود و سپاهش بود، ضمن آن‌که ترکمانان سلجوقی هم از غیبت مسعود سود جسته و از جیحون گذشته و به درون خاک خراسان خزیده و در آن جا

۱. منوچهری در یکی از قصاید خود به جنگ و گریز مسعود و با کالیجار اشاره کرده و البته طبق معمول مسعود را پیروز میدان دانسته است:

چون قصد کیا کرد به گرگان و به آمل بگذاشت کیا مملکت خویش و کیایی
(منوچهری، ۱۳۹۴، ص ۱۵۰)

مشغول غارت و تباهی شده بودند. این واقعه چنان اهمیتی داشت که بیهقی از آن به «الطامة الكبرى» (بلای عظیم) تعبیر کرده است (بیهقی، ۱۳۸۸، ص ۴۶۶).
 به نظر می‌رسد منوچهری، اندکی پس از این رویدادها، ظاهراً به خواست و فرمان خود مسعود به دربار او پیوسته باشد، هرچند سابقه آشنایی آن دو ممکن است به سال‌ها پیش از آن یعنی به زمانی بازگردد که مسعود از جانب پدر در ری به سر می‌برد و مشغول جنگ با آل بویه بود.^۱ اما همه شواهد و قراین در دیوان خود شاعر حاکی از این است که حضور جدی او در دربار غزنوی از حوالی سال ۴۲۷ق آغاز شده است. از جمله این شواهد روشن دو قصیده‌ای است که او در مدح طاهر دبیر سروده است که به گفته بیهقی از ربیع‌الآخر سال ۴۲۳ق تا صفر ۴۲۶ق از جانب مسعود عمید و کدخدای ری بوده و منوچهری نیز او را به همین عنوان مدح گفته است (بنگرید به منوچهری، ۱۳۹۴، صص ۳۲-۳۳ و ۱۰۶-۱۰۸). همین دو قصیده معلوم می‌دارد که منوچهری در ایام کدخدایی طاهر در ری بوده و با این کارگزار خوش‌گذران و عشرت‌طلب مسعود مصاحبت و منادمت داشته است. علاوه بر این، در یکی از قصایدی که در جریان معارضه و مجادله با یکی از شاعران دربار غزنین سروده است اشاره روشنی هست به این‌که مسعود خود او را از ری فراخوانده است و منوچهری را به فرمان «خسرو ایران» و به نشانه گرامی داشت بر فیل نشانده و به دربار برده‌اند:

خواست از ری خسرو ایران مرا بر سفت پیل

خود ز تو هرگز نیندیشید در چندین سنین

(منوچهری، ۱۳۹۴، ص ۹۱)

۱. فروزانفر، بی‌آن‌که دلیل روشنی بیاورد، حدس زده است که مسعود وقتی در سال ۴۲۰ق به همراه محمود به ری آمده بود «منوچهری را به درگاه خواسته و مورد الطاف قرار داده است. [...] باید منوچهری در همین حدود به مسعود راه یافته باشد» (فروزانفر، ۱۳۸۳، ص ۱۹۳).

چنین چیزی جز به یمن معرفت و آشنایی پیشین و ای بسا درازمدت پادشاه با شاعر ممکن نمی‌بوده است. وقتی مسعود در سال ۴۲۲ ق پای به دربار غزنه نهاد، انبوهی از شاعران درباری در آن شهر به سر می‌بردند که همه آن‌ها مدحتگر محمود و محمد و، در اصطلاح بیهقی، از پدیران بودند. این شاعران البته برحسب عرف و سنت جاری، هنر خود را در اختیار مسعود هم می‌گذازدند، اما مسعود قاعدتاً نیازمند شاعرانی بود که وامدار پدیران نباشند و از قید وفاداری عاطفی و سیاسی به محمود و محمد و هواداران و وابستگان آنان آزاد و به اصطلاح پرورده و برکشیده خود وی باشند. منوچهری شاعر جوان و توانایی بود که مسعود شاید ضمن لشکرکشی به ری یا از طریق دیگری با او آشنا شده و تصمیم گرفته بود وی را برکشد و در برابر شاعرانی بگذارد که پروریده دربار پدر یا برادرش بودند. در دیوان منوچهری اتفاقاً دو قصیده می‌بینیم که چنین حدسی را تأیید می‌کنند. یکی همین قصیده‌ای است که پیش‌تر به آن اشاره شد و در آن از شاعر حسودی سخن می‌رود که پیر است و منوچهری را به سبب جوانی سزاوار همنشینی با خود نمی‌بیند. شاعر جوان در پاسخ او می‌گوید که اگر پیری مایه فزونی دانش می‌شد، «ابلیس لعین» چنین روسیاه نمی‌گشت:

حاسدم گوید که ما پیریم و تو برناتری نیست با پیران به دانش مردم برناقرین
گر به پیری دانش بدگوه‌ران افزون شدی رو سیه‌تر نیستی هر روز ابلیس لعین
(همان، ص ۹۰)

کمی پس از این ابیات، منوچهری توضیح می‌دهد که از زمان پیوستن او به درگاه شاه جوان میان او و شاعر پیر «جدال و جنگ» برقرار بوده و «میر»، یعنی سلطان مسعود، در این دعوا طرف منوچهری را گرفته و از شاعر پیر و حسود

خواسته است که فقط یک شعر او را جواب دهد، اما آن شاعر از عهده این کار
برنیامده است:

حاسدا تا من بدین درگاه سلطان آمدم

بر فتادت غُلُغُل و برخاستت ویل و حنین

گر چنین باشی به هر شاعر که آید نزد شاه

بس که باید بس که باید مر تو را بودن حزین...

سال پارین با تو ما را چه جدال و جنگ خاست

سال امسالین تو با ما درگرفتی جنگ و کین...

میر فرمودت که رو یک شعر او را کن جواب

بود سالی و نکردی، ننگ باشد بیش ازین؟

(همان، ص ۹۱)

چنان‌که از این قصیده برمی آید، منوچهری در بدو ورود به دربار غزنین، از
جانب برخی اقران و هم‌سلکان خود، با استقبال گرمی مواجه نشده و در میان
آنان مدعیان و مخالفانی جدی داشته است. علاوه بر قصیده مذکور، در
قصیده شماره ۶۰ نیز منوچهری از شاعری «سبکدل» سخن می‌گوید که از
روی حسادت وی را به دروغ‌گویی و «تزویرگری» متهم کرده و کوشیده است
لطف و رحمت شاه را از او بازدارد^۱. مصحح دیوان منوچهری، دکتر

۱. برخی از ابیات قصیده مذکور این‌هاست:

پنداشتم که زینت بیش است هوشیاری
ویحک دلیر مردی کاین لفظ گفت یاری...
خود باز بازدارند از مرغک شکاری
زیرا که چون منی را تزویرگر شماری
(منوچهری، ۱۳۹۴، ص ۱۱۱)

ای شاعر سبکدل، با من چه اوفتادت
تو آفرین خسرو گسویی دروغ باشد
آن کس که شاعرست او، او شاعران بدانند
تزویرگر نسیم من، تزویرگر تو باشی

دبیرسیاقی، معتقد است که موضوع و مخاطب این قصیده نیز همان شاعری است که در قصیده پیشین به او اشاره شد، گرچه علامه دهخدا احتمال داده است که این شاعر دوم کس دیگری باشد (بنگرید به همان، ص ۹۲، ح ۳۳، و ص ۲۴۱). سعید نفیسی نیز مخاطب هر دو قصیده را یک تن می‌داند (نفیسی، ۱۳۱۳، صص ۹۱-۹۳). در هر صورت، مسلم است که ورود شاعر جوانی چون منوچهری به دربار غزنه عاری از ماجرا نبوده و عنایت ویژه مسعود در حق او حتماً بر انبوه شاعران حرفه‌ای و کهنه‌کار آن دربار گران می‌آمده است و آنان، دست‌کم در آغاز کار، اجازه نمی‌داده‌اند که او زندگی بی‌دغدغه‌ای داشته باشد. شاید به همین سبب منوچهری به ملک‌الشعرای دربار، یعنی عنصری، متوسل شده و ظاهراً توانسته است با جلب حمایت او از گزند رقبا در امان بماند. منوچهری ارادت تام خود را به عنصری در قصیده مشهوری ابراز داشته که عنوان آن «در لغز شمع» است. وی در این قصیده، ضمن مدح عنصری، او را بر همه اقران خود برتری می‌دهد. عنصری را «اوستاد اوستادان زمانه» می‌خواند و مقام او را از همه شاعران مشهور عرب و عجم فراتر می‌برد:

اوستاد اوستادان زمانه عنصری

عنصرش بی‌عیب و دل بی‌غش و دینش بی‌فتن

کو جریر و کو فرزدق، کو زهیر و کو لبید

رؤبئه عجاج و دیک الجنّ و سیف ذویزن

کو خطیئه، کو امیه، کو نصیب و کو کمیت

اخطل و بشار برد آن شاعر اهل یمن

وز خراسان بوشعیب و بوذر آن ترک کشی

وان ضریر پارسی، وان رودکی چنگ‌زن...

منوچهری

گو فرارز آیند و شعر اوستادم بشنوند

تا غریزی روضه بینند و طبیعی نسترن

(منوچهری، ۱۳۹۴، صص ۸۰-۸۱)

علاوه بر این، در قصیده‌ای دیگر باز از عنصری یاد کرده و این بار خود را به نوعی عدل و قرین او به شمار آورده است:

طاووس مدیح عنصری خواند دزاج مسمط منوچهری

(همان، ص ۱۱۷)

در یکی از مسمط‌هایش نیز از عنصری و عسجدی به تحسین سخن گفته و نشان داده است که برای این دو همکار خود مقام ویژه‌ای قائل است:

آمده در نعت باغ عنصری و عسجدی و آمده اندر شراب آن صنم نازنین

(همان، ص ۱۷۹)

اما، جز این دو شاعر بزرگ دربار غزنوی، در دیوان منوچهری دیگر نشانی از سایر شاعران مقارن و معاصر او نمی‌بینیم، و این نکته‌ای درخور تأمل است. علتش شاید این باشد که منوچهری فقط در سال‌های آخر حکومت مسعود به جمع شاعرانی راه یافته است که از زمان محمود مقیم غزنین بوده و مستقیماً با دربار ارتباط داشته‌اند. در یکی از قصاید منوچهری خوشبختانه بیتی هست که تاریخ نسبتاً دقیق ورود او را به غزنین نشان می‌دهد، و آن بیت این است:

دانی که من مقیمم بر درگه شهنشه تا بازگشت سلطان^۱ از لاله‌زار ساری
(همان، ص ۱۱۱)

بنا بر گزارش دقیق بیهقی، مسعود پس از لشکرکشی پرهزینه و بیهوده‌اش به آمل و ساری در بیستم رجب ۴۲۷ق / چهارم خرداد ۴۱۵خ به غزنین بازگشت. پس، اگر سخن خود منوچهری را ملاک بگیریم، جای تردید باقی نمی‌ماند که او پیش از سال ۴۲۷ق در خراسان و مخصوصاً در غزنین نبوده و اگر هم ارتباطی با مسعود می‌داشته، واسطه آن گماشتگان و کارگزارانی چون طاهر دبیر بوده‌اند که از جانب مسعود بر ری فرمان می‌رانده و منوچهری، به گواهی اشعارش، با آنان حشر و نشر داشته است.

به هر تقدیر، هنگام ورود منوچهری به دربار مسعود، شمار بسیار زیادی از شاعران (بنا بر روایتی مبالغه‌آمیز، بیش از چهارصد شاعر) وظیفه‌خوار آن دربار بوده‌اند (نفیسی، ۱۳۱۳، صص ۹۱-۹۳). اما منوچهری، که از بسیاری شاعران عرب و عجم پیشین با تمجید و تعظیم سخن می‌گوید، به نام هیچ‌یک از هم‌سلکان مشهور خود - مثلاً فرخی - حتا اشاره‌ای هم نکرده است و عنصری و عسجدی تنها استثناهای این قاعده‌اند. به گمانم، این قضیه دو علت عمده دارد. اول این‌که منوچهری، در قیاس با سایر شاعران دربار غزنه، جوان و تازه‌کار محسوب می‌شد و پیرسالاری حاکم بر محیط دربار مانع از این بود که شاعران با سابقه‌تر او را به آسانی در جمع خود بپذیرند. علت دوم و مهم‌تر

۱. مصحح ارجمند دیوان منوچهری واژه «بازگشت» را، به جای فعل، اسم و مضاف «سلطان» به شمار آورده و چنین خوانده است: «بازگشتِ سلطان». این خوانش مسلماً درست نیست. حرف اضافه «تا» در این‌جا به معنای «از وقتی که» است و مقصود بیت نیز به‌روشنی این است که منوچهری از وقتی که سلطان از ساری بازگشته به دربار وی پیوسته است.

این بود که منوچهری از لحاظ سیاسی بی‌تردید جزو مسعودیان یا پسران به حساب می‌آمد، زیرا هیچ سابقه‌ای در دربار محمود نداشت، حال آن‌که شاعران دیگر عمدتاً محمودی یا پدری بودند و منوچهری را به چشم بیگانگان می‌نگریستند، به‌ویژه که او از ری آمده بود، از جایی که مرکز فرمانروایی آل بویه بود و مسعود اهالی بی‌قرار آن‌جا را به ضرب شمشیر منقاد خود کرده بود و تا پایان عمر نیز هیچ‌گاه نتوانست ری را آرام نگه دارد و به مردم آن‌جا اعتماد کند. سرانجام هم سلجوقیان با استفاده از نارضایتی مردم ری توانستند پایگاهی در آن سامان بیابند و از آن‌جا به خراسان بتازند. طبیعی است که شاعران عمدتاً خراسانی غزنین نمی‌توانستند رقیب جوان و تازه‌کار خود را که از سرزمین دشمن خیز عراق به دربار آمده بود با گشاده‌رویی در جمع خود بپذیرند.^۱

یکی از ویژگی‌های بارز شعر منوچهری این است که کم‌تر نشانه‌ای از

۱. دشمنی خراسانی‌ها با عراقی‌ها ریشه‌ای کهن داشت. ریشه آن را می‌شود در تبعیض‌ها و ستم‌هایی یافت که بنی‌امیه در حق مردم مشرق یا خراسان روا می‌داشتند. همان تبعیض‌ها بود که به قیام ابومسلم خراسانی و نابودی امویان و استقرار عباسیان انجامید. لیکن عباسیان نیز خود به‌زودی عراقی شدند و بغداد را مرکز حکومت خود قرار دادند و ابومسلم را هم که با سپاهیان خراسانی خود آنان را به حکومت رسانده بود به حيله از میان برداشتند و دشمنی میان عراقی‌ها و خراسانی‌ها عمیق‌تر شد. حمله محمود غزنوی به مرکز حکومت آل بویه در عراق جلوه‌ روشنی از همین دشمنی بود. سلجوقیان نیز آن را از غزنویان به ارث بردند. این نکته را می‌توان در سخنان وزیر مقتدر آنان، خواجه نظام‌الملک، به‌وضوح دید. او از دوران طغرل و البارسلان با حسرت یاد می‌کند، زیرا آنان به عراقی‌ها اعتماد نداشتند و خراسانیان را به کار می‌گماشتند: «اگر کسی در آن روزگار به خدمت ترکی آمدی به کدخدایی یا به فراشی یا به رکابداری، از او پرسیدندی که تو از کدام شهری و از کدام ولایتی و چه مذهب داری؟ اگر گفتی حنفی یا شافعی‌ام و از خراسان و ماوراءالنهرم و یا از شهری که سنی باشند، او را قبول کردی. و اگر گفتی شیعی‌ام و از قم و کاشان و آبه و ری‌ام، او را نپذیرفتی؛ گفتی برو که ما مارکشیم نه مارپروریم» (نظام‌الملک، ۱۳۶۴، ص ۱۹۴).

تظاهر به دینداری در آن دیده می‌شود. ممدوحانش را هم، برخلاف فرخی، هیچ‌گاه به سبب تعصب و ورزی در کار دین نستوده و اصولاً به تمایلات مذهبی آن‌ها چندان توجهی نشان نمی‌دهد. از سوی دیگر، برخلاف فرخی که پیوسته از آمدن و رفتن ماه رمضان اظهار ملال و شادی می‌کند و آن را دستمایه تشبیب‌ها و تغزل‌هایش قرار می‌دهد، منوچهری فقط یکی از قصایدش را با چنین مضمونی آغاز کرده است:

ماه رمضان رفت و مرا رفتن او به عید رمضان آمد المنه لله

(همان، ص ۹۹)

از ادبیات عرب نیز آنچه در اشعار منوچهری مؤثر افتاده چندان به دین و متون مذهبی مربوط نمی‌شود و تقریباً به‌تمامی برگرفته از اشعار جاهلی یا خمیره‌ها و عاشقانه‌های شاعران عصر عباسی است. از باب مثال، در قطعه ذیل هم واژه‌ها و تعبیرات و تصویرها، هم قوافی و هم حتا نام‌های خاص همگی برگرفته از اشعار اوائل عرب، به‌ویژه اشعار جاهلی، است:

عُرابا مزن بیش تر زین نعيقا	که مهجور کردی مرا از عشيقا
نعيق تو بسيار و ما را عشيقی	نباید به یک دوست چندین نعيقا
أيا رسم و اطلال معشوق وافی	شدی زیر سنگ زمانه سَحيقا
عُنيزَه برفت از تو و کرد منزل	به مِقراط و سَقط اللوئ و عَقيقا
خوشا منزل، خَرَمَا جایگاها	که آن جاست آن سرو بالا رفيقا
بود سرو در باغ و دارد بت من	همی بر سر سرو باغی أنيقا
ز خواب هوی گشت بیدار هر کس	نخواهم شدن من ز خوابش مُفِيقا
بدان شب که معشوق من مُرّجل شد	دلی داشتم ناصبور و قلیقا
فلک چون بیابان و مه چون مسافر	منازل: منازل، مَجْرَه: طریقا